

کتابخانه مرکزی دانشگاه امام صادق (ع)

باسمه تعالی

شماره ثبت ۷۸
شماره ۴

دانشگاه امام صادق (ع)

دانشکده الهیات و معارف اسلامی و ارشاد

شعر و صناعات ادبی، ابزاری برای تبلیغ

۶ / ۵ / ۱۳۷۴

مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران
تهیه مدارک

پایان نامه کارشناسی ارشد پیوسته

استاد راهنما: دکتر جلیل تجلیل

استاد مشاور

حجه الاسلام سید عبدالله فاطمی نیا

نگارش از: حمید حسن زاده

دانشجوی کارشناسی ارشد پیوسته

رشته معارف اسلامی و تبلیغ

اسفندماه ۱۳۷۱

۳/۱۰۱

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
	پیشگفتار
۱	بخش اول : تعریف شعر و تحلیل عناصر ما هوی آن
۱	۱-۱- تعریف شعر
۷	۱-۲- عناصر مقوم کلام شعری
۷	۱-۲-۱- نقش خیال انگیزی در شعر
۱۰	۱-۲-۲- نقش وزن و آهنگ در کلام شعری
۱۵	۱-۳- الهام مبداً پیدایش شعر
۱۹	۱-۴- عنصر خیال انگیزی در شعر
۱۹	۱-۴-۱- اهمیت قوه خیال
۲۱	۱-۴-۲- تعریف خیال
۲۶	۱-۴-۳- تأثیر خیال انگیزی در شعر در مخاطب
۲۸	۱-۵- وزن و موسیقی شعر
۲۸	۱-۵-۱- تعریف وزن
۲۹	۱-۵-۲- تأثیر موسیقی و وزن شعر در مخاطب
۳۱	۱-۵-۳- تناسب وزن شعری با محتوای آن
۳۴	۱-۶- صناعات ادبی
۳۴	۱-۶-۱- مجاز مرسل و مجاز عقلی
۳۶	۱-۶-۲- تشبیه
۳۹	۱-۶-۲-۱- تشبیه مضمربا ضمنی
۴۰	۱-۶-۲-۲- تشبیه تمثیل
۴۴	۱-۶-۳- استعاره
۴۷	۱-۶-۴- کنایه
۵۰	۱-۶-۵- جناس

- بخش دوم : بررسی بردتبلیغی شعرا زلحاظ محتوی و مضمون
- ۲-۱- غنای اشعار را زلحاظ محتوی و مضمون ۵۴
- ۲-۲- ارتباط قالب و محتوی درتبلیغ با ایزار شعر ۵۸
- ۲-۳- مهمترین مضامین شعری که درتبلیغ به کار می آید ۶۱
- بخش سوم : تاء شیرتبلیغی شعر درمخاطب
- ۳-۱- اهمیت تاء شیرشعر درمخاطب ۶۷
- ۳-۲- تاء شیرعمیق شعر درمخاطب ۶۹
- ۳-۳- مقایسه شعرونثرا ز نظر تاء شیر درمخاطب ۷۴
- ۳-۴- نمونه هایی از تاء شیرشگرف شعر در آیینیه تاریخ ادبیات ۷۸
- بخش چهارم : جایگاه شعرو پایگاه شاعران در اسلام
- ۴-۱- مقدمه ۸۵
- ۴-۲- دیدگاه قرآن کریم نسبت به شعرو شاعری ۸۷
- ۴-۳- سیمای شعر در آیینیه سخنان وسیره معصومین (ع) ۹۹
- ۴-۳-۱- بشارت اجروثواب برای سرودن شعر ۱۰۰
- ۴-۳-۲- توصیه به سرودن شعرو یادگیری آن ۱۰۲
- ۴-۳-۳- تاء بیید عملی معصومین (ع) از شعر متعهدو ۱۰۲
- ۴-۳-۴- انتساب سرودن شعریا خواندن آن به معصومین ۱۰۵
- ۴-۴- سیره عملی بزرگان مذهب و اهتمام ایشان نسبت به شعر ۱۱۹
- منابع و هآخذ ۱۲۴

پیشگفتار

شعردانی چیست مرواریدی از دریای عقل

شاعران افسونگری کاین طرفه مرواریدسفت

"بهار"

هیچ شاهد چو سخن موزون نیست	سرخوبی ز خطش بیرون نیست
صیرا ز وصعب و تسلی مشکبیل	خاصه وقتی که پی ببردن دل
کند از وزن به هر خلعت نواز	کند از قافیه دامنش طراز
پایه خلخال ردیف آرایید	بر جبین خلل خیال افزاید
رخ ز تشبیه دهد جلوه چو مایه	ببرد عقل صداقت ساد ز راه
موبه تجنیس زهم بشکافد	خالی از فرق دوگیس و بافد
لبز ترصیع گهر ریز کند	جعد مشکین گهر آویز کند
چشم از ایهام کند چشمک زن	فتنه از انجمن وهم فکن
بر سر چهره نهد زلف مجاز	شود از پرده حقیقت پروراز

"جامی"

از آن هنگام که انسان زبان به تکلم گشود و سرزلف سخن را به قلم شانه زدند، هیچ گروهی از انسانها همچون شاعران نتوانسته اند پرده از رخسار معارف ثاب بشری و نقاب از سیمای ژرفترین اندیشه‌های انسانی برگیرند. شعری که از شعوری اصیل ریشه می‌گیرد و آن را به زبان شعاریان می‌داند، در همه زبانها و تمامی زمانها بهترین وسیله انتقال افکار و عواطف پاک بشری از ادهان خلاق و قلبهای پر شور شاعران به جانهای تشنگان حقیقت و مشتاقان معرفت بوده است. هیچ آینه‌ای به سان شعرو سخن فصیح و بلیغ و مزین به زیورهای ادبی توان منعکس کردن آوای درون و سرزمین آدمی را ندارد و تاء شیرا عجا ز گونه و نقش سحرانگیز شعرو صناعات ادبی را در بیان حقایق، دزهیچ ابزار تبلیغی دیگری

نمی توان سراغ گرفت، شعر با برخورداری از عنصر فصاحت، بلاغت و فنون بدیع از یک سو و وزن و قافیه و موسیقی خاص خود از دیگر سوی تواند معانی را تا اعماق روح مخاطب و ژرفای ضمیر وی نفوذ دهد و شاهان با بهره گیری از این ابزار قوی و موهن، در طول تاریخ ادبیات ملل، بلندترین معانی و والاترین مفاهیم را در قالبی زیبا و جذاب ریخته، با هنرمندی تمام به عرضه موفق و ارائه تمام عیار آن معانی دست یازدیده اند، امتیاز شاهان بر دیگر هنرمندان آن است که زیبایی و جمال ظاهرا در قالب بیانی بدیع با تصویرپردازی گویا و شیوای خویش و نیز با غنائی مضمون و عمیق معنی تواءم ساخته اند.

کانت شاعری را والاترین هنرها و شعر را غذای روح و فکر آدمی می دانند. هگل هنر را با تمام مراحل و انواع آن همچون یک مرحله از مراحل سیب سبز روح مطلق تلقی می کند به گونه ای که شعر در سلسله مراتب مربوط به هنر دوران جدید، عالیترین مرحله هنر است. پول دوکا معتقد است، یک هنر بیش نیست و آن هم شاعری است که الفاظ و الوان و الحان و خطوط همه برای آرایش تارک آن بکار می رود.

در این مقال نگارنده بر آن است که به بررسی ابعاد مختلف شعر، به مثابه یک ابزار تبلیغی پرداخته، با تحلیل قالب و مضمون شعر فارسی و عربی، اهمیت و ضرورت بهره گیری بیشتر از این ابزار موهن را تبلیغی و آثار و شمات آن را روشن سازد. در بخشهای مختلف این اثر میزان، منشاء و اهمیت تاء شیر عمیق شعر از جنبه های مختلف لفظ، مضمون، موسیقی و خیال انگیزی آن مورد تطبیق و بررسی قرار گرفته با نگرستن در آیین تاریخ ادبیات فارسی و عربی نمونه هایی از تاء شیر شگرف شعر در معرض دید و تأمل خواننده گرامی نهاده شده و بدینگونه صدق و مصداق حدیث نبوی ان من الشعر لحکمه و من البیان لسحر ااثبات و ارائه گردیده است.

امید آنکه این تحقیق گونه، مبلغان را به اهمیت بهره جستن از شعر در رهنمون گردد و نیز مورد توجه ادب دوستان قرار گیرد.

بخش اول :

تعریف شعر و تحلیل عناصر مایه های آن

تعریف شعر:

"هگل رساله مشهور فن شهر خود را با این جمله آغاز می کند: تعریف شعر و بیان اوصاف اصلی آن مشکلی است که تقریباً تمام کسانی که در این باب سخن رانده اند، از حل آن فرومانده اند." (۱) با وجود این ما در این بخش سعی خواهیم کرد، پس از نقل تعاریفی که از سوی برخی از متفکران، ادیبان و شعرشناسان برای شعر ارائه شده است، عناصر اصیل و ماهوی شعر را مشخص کرده، تعریف جامعی از آن به دست دهیم . .

از همان ابتدا که شعر و دریک مفهوم عامتر کلام شعری در ذهن نخستین شاعران جوانه زد و بر زبان نشان جاری گشت، متفکران بزرگ دربارۀ ماهیت و چیستی اینگونه از سخن بشری به اظهار نظر پرداختند. حکیم بزرگ یونان باستان و معلم اول تاریخ تفکرات بشری، ارسطو، دربارۀ چگونگی پیدایش شعر می گوید: "چون غریزه تقلید و محاکات در آنها دماطبیعی بود، چنانکه ذوق آهنگ و ایقاع کسانی که در آنجا از آواز مردمان اینگونه موربیشتر استعداد داشتند، اندک اندک پیشتر رفتند و به بدیهه گویی پرداختند و هم از بدیهه گویی آنها بود که شعر پدید آمد" (۲) بنا بر این ارسطو شعر را متشکل از دو عنصر تقلید از طبیعت و آهنگ می داند. البته تقلید از طبیعت در شعر شاعران به صورت تعابیر خیالی انگیزی چون تشبیه و استعاره ظهور می یابد . .

همچنین فلاسفه اسلامی و مؤلفان کتب منطق در مباحث صناعات خمس تعاریفی

برای شعر ارائه داده اند که به سونمونۀ آنها اشاره می کنیم . .

۱- فاروقی، فواء، کارنامه ادبی ایران

۲- زرین کوب، عبدالحسین، ارسطو و فن شعر، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم -

۱۳۶۹ و ص ۱۱۸

خواججه نصیرطوسی در اساس الاقتباس می نویسد: "صناعت شعری کلمه‌ای باشد که بنا
حصول آن برای فای تخیلاتی که مبادی انفعالاتی مخصوص باشد، بوجه مظلوم
قا در باشد. شعر در عرف منطقی کلام مخیل است." یکی از منطقی دانسان
مشهور معاصر شعر را بدینگونه تعریف می کند: "نه کلام مخیل موء لف من اموال
موزونه متساویه مقفاه"^۲

اما ادیبان و شعرشناسان تعاریف متنوع و مختلفی برای شعر مطرح کرده اند که
بدرخی از آنها اشاره می کنیم:

علامه دهخدا در لغتنامه ذیل مدخل شعری می نویسد: "شعر در عرف علمای عرب
مص است که وزن و قافیه داشته باشد (از اقرب الی الی) قول موزون مقفی
که دال باشد بر معنایی (ابوالفرج قدامه بن جعفر) صناعتی است که قادر شوند
بدان برای فاع تخیلاتی که مبادی انفعالات نفسانی گردد پس مبادی آن تخیلات
باشد (نفیس النفسوس) آنگاه خود شعر را بدینگونه تعریف می کند:
"شعر کلامی است مرتب معنوی خیال انگیز و بقصد. در حقیقت همانگونه که
سخن موزون مقفی را که احساس انگیزناشدنظم می نامیم نه شعر، سخن خیال
آفرین و احساس انگیزنا نیز که عاری از وزن و آهنگ باشد در مجمع شایدا میداند شعر
زیرا موزونی خود یکی از برترین شرایط تاء شیر شعراست. شمس قیس رازی شعر
را سخنی می داند که اندیشده، مرتب، معنوی، موزون، متکرر، متساوی و حروف
آخرین آن به یکدیگر مانند باشد. نظامی عروضی در تعریف شعر و شاعری چنین
می نگارد: "شاعری صناعتی است که شاعر بدان صناعت اتساق مقدمات
موهمه کند و التئام قیاسات منجه بر آن وجه که معنی خرد را بزرگ گرداند و معنی

۱- بخش مربوط به صناعات خمس، صناعات شعر

۲- مظفر، محمد رضا، المنطق گدارالتعارف، بیروت ۱۴۰۰ هـ، ج ۳، ص ۴۰۵

۳- شمس الدین محمد بن قیس رازی، المعجم فی معاییر اشعار العجم، به
تصحیح مدرس رضوی، کتابفروشی زوار، چاپ سوم ۱۳۶۰، ص ۱۹۶

بزرگ را خرد. "اما یکی از منتقدان معروف معاصر ادب شعر را در جام جهان بین خود بدینسان می بیند "شعر کلام خیال انگیزی است که هنرمندان نه با تصنع ساخته شد با شدیا به عبارت دیگر کلام متشکل هنرمندان نه ای است که کالبد ترکیب یافته ای دارد و می تواند به کسانی که آن را می خوانند یاد می شنوند، تاء شر ببخشد. منظورا ز متشکل آن است که کلمات به روش خاص در کنار هم نهاده شده باشند این ترتیب قرار گرفتن کلمات بدانگونه است که ایجا دجوهرشاعرانه می کند و آهنگی در کلام ایجاد می کند ولی لازم نیست که این آهنگ ناشی از وزن و قافیه باشد. ... هدف اصلی از شعر ایجاد حالت شاعرانه است، یعنی آنکه کلام موجب برانگیختگی گردد. ما می توانیم یک مفهوم را در دو عبارت بگوییم که یکی شاعرانه باشد و دیگری نباشد. مثلا "بگوییم سعی کن تا عاشق بشوی و الا عمرت به سر می رسد، بی آنکه چیزی از زندگی دریافته باشی. این همان مفهومی است که حافظ در این بیت گفته است :

عاشق شوارنه روزی کار جهان سر آید / نا خوانده نقش مقصودا ز کارگاه هستی
می بینیم که تفاوت ترکیب، ارزش، یعنی تاء شیرالقای یک مفهوم را به کلی تغییر می دهد. "دکتر استعلامی معتقد است: "شعر تعبیری لطیف و خیال - انگیز از یک اندیشه یا احساس تازه نیست از عبارتی موزون. "شعر در نزد تمام اقوام عالم ناگزیرا ز زمانی آغاز می شود که انسان توانسته باشد، شور و هیجان درونی خود را با کلام خیال انگیز و موه ثربیان کند. شعر هندی سه واژه ها و آهنگها - بی است که ما به وسیله آن در درون دیگران جهانی همانند جهان خویش می آفرینیم. اگر زبان سنگی باشد که با آن ساختمان افکار خود را بنا می کنیم، شعر هنرمهندسی است که این سنگها را به صورت قصرهای هزارویک شب در می آورد تمام واژه های هیچ استثنائی موضوع شعرند و هنر شعر آن کیمیاگری و سحری

۱- چهار مقاله، مقاله دوم، ص ۲۶

۲- اسلامی ندوشتن محمد علی، جام جهان بین، نشر جامی، چاپ پنجم ۱۳۷۰: ص ۲۸۹

۳- اقبالی، معظم، شعرو شاعران در ایران اسلامی دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ -

دوم ۱۳۶۶، ص ۱۴ به نقل از مجله آینده شماره ۳ ص ۱۶۲

۴- یا حقی، محمد جعفر، تاریخ ادبیات ایران، ۱۳۷۰، ش ۳۴

است که مس را به طلا بدل می کند و خاک را به گونه نوردرمی آورد.^۱

نیمایوشیج دیدگاه خود را نسبت به شعر بدینگونه بیان کرده است: "به نظر من شعر دیدی است (ومن تعبیری بهتر از این در نظر ندارم) که اندیشه ما را با قوت و لطف بیشتر ادا می کند، شک نیست این دید در مقام قوت و قدرت خود با یاد شناخته شود و با دید مردم بطور عادی فرق دارد، چه بسا که احساسات هست و شعر نیست (زیرا برانگیخته شدن هیجان از خصایص موجود زنده است) چه بسا شعر هست و عاری از احساسات و چه بسا که شعرو احساسات هر دو به ملازمت هم نموده می شوند."^۲

دکتر عبدالحسین زرین کوب با دیدگاه روانشناختی خود نسبت به شعر می نویسد: "این نکته که شعرو ادب مثل همه اقسام هنر قبل از هر چیز عبارت از ایجاد دنیای تازه ای است که روح و قلب انسان در آن شکفته می شود و در ایجاد و ابداع چنین دنیایی تمام قوای نفسانی هنرمند مداخله دارد، امری است که اکثر فلاسفه و حکمای که از مبادی و اصول کانت پیروی کرده اند، آنرا تأیید نموده اند. در نظر کانت که این حقیقت را اولین بار به صورت علمی بیان کرده است، شعرو هنرهای دیگر عبارت از یک گونه فعالیت هماهنگ و متناسب تمام قوای نفسانی است که به آزادی و بدون هیچ تقید و تعینی در عالم تصویر و تجسم انجام می پذیرد و از این قرار می توان گفت که هنر از لحاظ روانشناسی عبارت است از تناسب و تعادل بین قوه تخیل و قوه ادراک که در عین حال مطابقت شیء خارج نیز با این هر دو قوه رعایت شده باشد. پس چنانکه گذشت، هنر بطور عموم و شعرو ادب علی الخصوص عبارت است از تناسب و هماهنگی درونی و ذهنی که بین وسائط و قوای معرفت حاصل می شود و در ظرف احساس تجلی می نماید. و قوف و شعور

۱- شفیعی کزدکنی، محمدرضا، شعرو ادب معاصر عرب: تهران، انتشارات توس، ۱۳۵۹، ص ۸۵ و

۲- ظاهری، سیروس، درباره شعر و شاعری، از مجموعه آثار نیمایوشیج، انتشارات دفترهای زمانه، چاپ اول ۱۳۶۸، ص ۴۲۸

انسان نسبت به این هماهنگی موجد حکومت و قضاوت زیباشناسی است که هم مبدا
لذات ناشی از مشاهده بدایع هنری وهم منشاء نقد و موازنه هنری و ادبی
است. بدین ترتیب شعر و ادب نیز مانند سایر هنرها نمودی نفسانی است هم از
جهت شاعریا نویسنده‌ای که آنرا ابداع می‌کند و هم از جهت خواننده‌ای که از
آن محظوظ می‌شود.^۱

ولتر شعر را موسیقی روحهای بزرگ و حساس می‌خواند، مارمونتل می‌گوید
شعریک نقاشی است که زبان دارد و یک زبان است که نقش می‌نگارد. شکسپیئر
می‌نویسد، شعر آن موسیقی است که هر کس در درون خود دارد. آلتونا ردودا وینچی
نقاشی را به منزله شعر خاموش و شعر را همچون نقاشی گویا می‌داند. آلسینگ
درست می‌گوید که هر کسی برای اولین بار متوجه شباهت شعر و نقاشی شده است،
با یاد آدمی لطیف طبع بوده باشد، چون خیلی زود ملتفت شده است که این هر دو هنر
ظاهر را واقعیت جلوه می‌دهند و اشیاء غایب را به منزله حاضر. آدکار آلن پو
شاعر و نویسنده آمریکایی می‌گوید: موسیقی وقتی با اندیشه‌ای خوشایند
همراه شود، شعر است. روبرت فراست در تعریف شعر می‌گوید: شعر این است که
چیزی بگویی و چیزی دیگر را ده‌کنی. سوارس عقیده دارد شعر نوعی موسیقی
است که در آن خیال مبدل به احساس می‌شود. پل والر شاعری را ترکیب احساسات
و تخیلات و صور ذهنی با کلمات و اوزان دانسته است.^۷

-
- ۱- زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، ج ۱، ص ۴۸
 - ۲- فاروقی، فواد، کارنامه ادبی ایران، ص ۲۲
 - ۳- هاووزر، آرنولد، تاریخ اجتماعی هنر، ترجمه امین موءید، ص ۲، ص ۷۰
 - ۴- زرین کوب، عبدالحسین، شعری دروغ شعری نقاب، انتشارات جاویدان
چاپ سوم ۲۳۵۶، ص ۳۹
 - ۵- زرین کوب، عبدالحسین، نقد ادبی، ج ۲، ص ۵۱۸
 - ۶- شفیعی کوکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چاپ سوم
۱۳۶۶، ص ۹
 - ۷- رازانی، ابوتراب، شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات فارسی، ص ۱۴

برای حسن ختام بخش تعاریف شعر به توصیف شاعرانه و زیبایی دکتر علی- شریعتی از شعر می پردازیم: "اگر احساس را می توانیم به نثر بیان کنیم، هر چند زیبا و ناب باشد، هنوز به مرز شعر نرسیده است، هرگاه بیان از گفتن، احساس عجز کرد، شعر پدیدار می شود.

گاه احساس می کنیم حرفها روابط منطقی شان را در ما از دست داده اند، درهم و ملتهب و سرگردان شده اند، اندیشه از گرفتن و تسلط بر آنها حتی باز- شناختنشان عاجز می ماند. در اینجا حرفها سلسله زنجیر عقلی را از پای خود بیرون می ریزند، از قالبهای آرام و درست و شناخته شان فرار می کنند و از مغز به دل می ریزند. در اینجا ما احساس گفتن سنگین و ملتهبی می کنیم: اما نمی دانیم چه بگوییم، چگونه بگوییم، به جای یک نظم آشنای مقدمه و موضوع و نتیجه گیری در حرفها و گفته ها، یک وزن مبهم و آزار دهنده و شوق آمیز نیر و منند آمیخته با التهاب و بی قرار ی از آنها درک می کنیم، حرفها در میان آتش و دودی که در درون پیدا می شود و در خلال ابرهای سرگردان و تند رزن و نالان در آسمان دماغ ما گم می شوند و ما تنها سایه پروازهای سرگردان و اشیباح دور و مبهمشان را احساس می کنیم. این شعراست. گاه احساس یک دل بستگی شدید با دیگری داریم. به صحرای رویم. کبوترهای عاشق، جویبار نالان، غنچه های پراز شکفتن و نسیم عشوه گر پیغام آور، ما را به خود می کشانند و عشق و درد ما را به پادمی آورند و ما می زنند و ما همه این پدیده ها و حالات را روشن و خود آگاه می فهمیم و بنا بر این می توانیم بیان کنیم، هنوز شعر نرسیده است. اما آگاه ما همه درونمان از یک شوق پرمی شود و بنا بر این همه طبیعت و هوا را نیز از آن پیر احساس می کنیم؛ به صحرایم، عشق باریده بود و زمین تر شده و چنانکه پای مرد به گلزار فرو شود، پای من به عشق فرو می شد، و این شعراست."!

۱- شریعتی، علی، مجله سوره نوجوانان، مقاله شعر چیست، شماره ۹، خرداد ۱۳۷۰

عناصر مقوم کلام شعری :

از تعاریف فوق چنین برمی آید که دو عنصر اساسی خیال انگیزی و وزن - تشکیل دهنده کلام شعری هستند و بدون یکی از این دو نمی توان هیچ سخنی را شعریا شعرگونه دانست و اصولاً "مفهوم انگیزش خیال، آفرینش احساسات و تحریک عواطف و نیز موزون و آهنگین بودن از مفاهیم ملازم با مفهوم شعراست و دیگر آرایشهای ادبی را که در نثر نیز یافت می شود، نمی توان جزء جوهر شعر و ما هیست کلام شعری دانست . .

۱- نقش خیال انگیزی در شعر: "خیال عنصر اصلی شعر در همه تعریفهای قدیم و جدید است و هرگونه معنی دیگری را در پرتو خیال می توان شاعرانه بیان کرد. عنصر معنوی شعر در همه زیبا نها و در همه ادوار، همین خیال و شیوه تصرف ذهنی شاعر در نشان دادن واقعیات مادی و معنوی است." ۱. در همه کتابهای منطق دوره اسلامی، شعر را کلام مخیل و بنیاد شعر را تخیل دانسته اند. همچنانکه خواجه نصیر طوسی می نویسد: "شعر در عرف منطقی کلام مخیل است." ۲. نیز منطقی و اصولی معروف معاصر در این باره چنین می نگارد: "الركن المقنوم للكلام الشعري الموء شرفي انفعالات النفوس مشاعرها ان يكون فيه تخیيل وتصويرا دللتخیيل والتصوير الاثر الاول في ذلك . . . فلذلك قيل: ان قدماء المناطقه من اليونان یین جعلوا المادة المقومه للشعر الفصا یا المخیلات فقط ولم یعتبروا فیها وزنا ولا قافیة." ۳

۱- شفعی کدکنی، محمدرضا، صور خیال در شعر فارسی، انتشارات آگاه، چاپ سوم

۱۳۶۶، ص ۲ و ۳

۲- همان، ص ۲۸

۳- اساس الاقتباس، بخش صناعات خمس، مبحث صناعت شعر

۴- مظفر، محمدرضا، المنطق، دارالتعارف، بیروت ۱۴۰۰، ص ۴۰۳

۵- رکن و اساس تشکیل دهنده کلام شعری که در انفعالات روح و برانگیخته شدن احساسات موء شراست، خیال انگیزی، صورتگری و نقش آفرینی آن است، چرا که خیال انگیزی و صورتگری مهمترین عامل موء شردرا نفعالات نفوس می باشد از همین روست که گفته اند: منطق دانان یونان باستان ماده تشکیل دهنده شعرا فقط قضایای مخیله دانسته اند و وزن و قافیها در آن لازم نشمرده اند . .

همچنین ادیبان و نقادان ادب نیز اصالت و اهمیت عنصر خیال و نقش آن را در کلام شعری مورد تاءکید قرار داده‌اند. دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی می‌نویسد:

«یا بی نیروی خیال و بی تصرف خیالی در مفاہیم هستی می‌توان شعری سرود؟ این پرسشی است که هر کس اندک آشنایی با جوهر شعر داشته باشد، در پاسخ سخی آن خواهد گفت: نه، زیرا اگر زهر شعرموء ثرودل انگیزی جنبه خیالی آن را بگیریم جز سخنی ساده و عادی که از زبان همه کس قابل شنیدن است، چیزی باقی نمی‌ماند... هیچ تجربه‌ای از تجربه‌های انسانی که می‌تواند موضوع شعر قرار گیرد، بی‌تاءثیر و تصرف نیروی خیال، ارزش هنری و شعری پیدا نخواهد کرد و هر حادثه‌ای هنگامی موضوع شعر است که از شهود حسی و خیال شعری انسان شاعر رنگ پذیرفته باشد.»^۱ دکتر عبدالحسین زرین کوب نشانه شعرواقعی را تصویر آفرینی و خیال انگیزی می‌داند که حالی و دردی یا اندیشه‌ای و واقعیتی را به مخاطب القا کند. آدیدگاه یکی از ادیبان غرب معاصر در این باره آن است که: «^۲ اللجوء الی الاستعاره و المجاز لیس حلیه للزینة یمكن الاستغناء عنه و انما هو عمل جوهری یستمد فیہ الشاعرا جنسه خیاله لیعبر به عن مکنون نفسه حین تعجز اللفاظ الوضعیه عن التعبير عما یجول فی خاطرہ و اعماقه. فالخیال هنا مکمل لما تعجز اللفاظ ان تعبر عنه و یعتبر اداة لاسیتفاء ما یشعر به من نقص ازاء لغته.»^۳

-
- ۱- صور خیال در شعر فارسی، همان، ص ۵ و ۲۷
 - ۲- باکاروان غلمه، انتشارات علمی، چاپ ششم، ۱۳۷۰، ص ۳۸۷
 - ۳- عبدالقادر حسین، القرآن و الصوره البیانیه، عالم الکتب، بیروت، چاپ دوم ۱۴۰۵، ص ۱۷۴
 - ۴- متوسل شدن به استعاره و مجاز برای زینت کردن و آراستن سخن نیست که بتوان از آن چشم پوشید، بلکه یک عمل جوهری و اصل است که شاعر به کمک آن بالهای خیالش را می‌گشاید تا آنچه را که در درونش می‌گذرد، بیان کند، در آن زمانیکه الفاظ قدرت بیان آن را نداشته باشد. پس خیال در اینجا مکمل چیزی است که الفاظ از بیان کامل آن عاجزند و وسیله‌ای است برای بیان کامل آنچه که شاعر زبان را برای ادای آن عاجز می‌یابد.

از مجموع آنچه درباره اهمیت عنصر خیال در شعر دانسته شد، می توان بدین نتیجه رسید که سخنان منظوم و مقفایی را که از جوهر شعری یعنی خیال انگیزی بهره ای نداشته باشند، نمی توان شعر دانست و به قول دکتر زرین کوب، نظم آن گونه که در عصر ما گفته می شود، سخنی است متضمن نوعی تعبیر ادبی که هرچند از وزن و قافیه و صنعت و تمام آنچه ظاهر شعر را تحقق می دهد، خالی نیست، باری خاصیت خیال انگیزی نداشت و شور و حالی در آن نیست که بتواند آن را به دیگری القا کند. ^۱ شیخ محمد رضا مظفر، در این زمینه می نویسد: "ان الکلام المنظوم المتفنی اذا لم یشتمل علی التصویروا التخییل لایعد من الشعر عند المناطقه فلا ینبغی ان یسمى المنظوم فی المسائل العلمیه والتاریخیه المجرده مثلاً" شعرا وان كان شبيها به صوره آری اگر حقیقت شعر به وزن و قافیه و دیگر مناسبات لفظی باشد، بیت زیر را که از مجموع صفات یاد شده بهره مند است، باید شعر دانست ولی کسی جز ساده دلان عام و غیرا هل فن آن را شعر نمی دانند:

در خراسان گراز سگم دارد در سمرقند گریبم دارد
این بیت هم وزن دارد و هم قافیه و ردیف و نیز مناسبات لفظی چون سمرقند و خراسان و نیز نام دو حیوان خالی نیست اما هما نظور که آشکارا است، به سبب فقدان عنصر خیال در آن نمی توان آن را شعر محسوب نمود.^۲

در اینجا اشاره به این نکته لازم به نظر می رسد که بحث بر سر شعر دانستن سخن منظوم یا شعر ندانستن آن، یک بحث لفظی و بی ثمر نیست، بلکه هما گونه که در فصل بعدی به تفصیل بیان خواهیم کرد، منشاء اصلی تاء شیر شعر در مخاطب و عامل اساسی القاء و تلقین در کلام شعری، همین عنصر خیال انگیزی است و ما به سبب فقدان این عنصر در سخن منظوم عاری از خیال، آن را همچون یک شعر تمام عیار، مؤثر ندانسته، شایسته برای به کار بردن در تبلیغ

۱- سخن منظوم و مقفای در صورتیکه مشتمل بر تصویر آفرینی و خیال انگیزی نباشد بی از دیدگاه علمای منطق، شعر محسوب نمی شود، بنا بر این سزاوار نیست که منظومه ها که مثلاً در موضوعات علمی یا تاریخی محض سروده شده است، شعر خوانده شود، هرچند ظاهراً آن به شعر شباهت دارد.

۲- رضا نژاد "نوشین"، غلامحسین، اصول علم بلاغت، انتشارات الزهرا، چاپ اول

نمی دانیم . .

۲- نقش عنصر آهنگین و موزون بودن در کلام شعری : قریب به اتفاق ادیبان و دانشمندان وجود وزن را برای شعر، ضروری می دانند و حتی بعضی آن را جزء ذات شعری شمرند.^۱ از قدیمترین زمانی که اصطلاح شعریا معادل آن در زبانهای دیگر به یکی از انواع هنر اطلاق شده همیشه مفهوم آن با مفهوم وزن ملازمه داشته است . . . (ا رسطو شعر را در مقابل نثر قرار می دهد و از شعر سخن موزون را رده می کند و پیدا است که در نظر او و نیز شعرا وزن جدا نیست، حکمای اسلامی نیز در تعریف شعر همیشه وزن را ملازم آن شمرده اند.^۲ اما نند تعریف این سینا که در واقع همان تعریفی است که از کتاب المنطق محمد رضا مفتر نقل کردیم . .

ضرورت موزون بودن شعر حتی با فرض کافی بودن عنصر خیال انگیزی، مسلم و محرز است، زیرا وزن شعر، خود را ایجادش و هیجان و تحریک عاطفه و خیال مخاطب، نقش مؤثری دارد. یعنی علاوه بر قالبهای بیانی چون تشبیه، مجاز و استعاره، موزون و آهنگین بودن سخن نیز خیال انگیز و شورآفرین است و اصولاً سخن منشور هر چند مخیل زمانی می تواند چنانکه باید شور انگیز باشد و زبان دل و احساسات شود و بر روحها تاثیر بگذارد که با وزن همراه شود.^۳ دکتر زرین کوب می نویسد: " وزن که عبارت است از وجود نوعی نظم در اصوات کلام به سبب تاء شیر خیال انگیزی که دارد، حتی نزد منطقی ها هم جزء ماهیت شعر است."^۴

از آنچه گذشت می توان ضرورت وجود نوعی وزن و موسیقی و آهنگ را در شعر

۱- وحیدیان کامیار، تقی، وزن و قافیه شعر فارسی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران

چاپ اول ۱۳۶۷، ص ۵ از مقدمه . .

۲- ناتل خانلری، پرویز، وزن شعر فارسی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران

۱۳۴۵، ص ۱۳

۳- وزن و قافیه شعر فارسی، وحیدیان کامیار، همان، ص ۵ مقدمه

۴- شعری دورغ، شعری نقاب، همان، ص ۹۳

پذیرفت، اما موزون بودن شعر به معنی مقفی بودن آن نیست و هر چند قافیه به وزن شعراستحکام و عمق بیشتری می بخشد، اما فقدان آن به وزن شعر لطمه‌ای نمی زند. همچنین تذکر این نکته نیز لازم است که مقصود ما از ضرورت وجود وزن در شعر، وزنی است اعم از اوزان عروضی و دیگر اوزانی که در شعر نیمايي و نیز نثر مسجع یافت می شود. بنا بر این وزن عروضی و قافیه در جوهر شعری دخالتی ندارد و جزء ماهیت شعر نیست، چرا که "قطع نظر از دستور و زبان هیچ چیزی نمی تواند آ زادی یک شاعر واقعی را سلب کند. تا شاعر در انتخاب قالب آزاد - نباشد، شعرش نه واقعی است نه ابتکاری. بایده؛ و حق داد که در آفرینشهای شاعرانه بکلی آزاد باشد." ^۱ "وزن و قافیه هر جا واقعا "مجال شاعر را تنگ کنند یا او را در تنگنایی اندازند که اندیشه و احساس خویش را با آنها معارض بینند. . . . طردشان واجب است و بی ملامت." ^۲ "قافیه به رغم تمام انگیزندگی و تاثیر که دارد، نقطه پایانی است که خیال شاعر در برابر آن درنگ می کند، مثل چراغ خطر سرخی است که به شاعر می گوید: ایست! در حالی که شاعر در اوج سرشاری و لبریزی احساس خویشتن است، مایه قطع شدن نفسهای او می شود و آب سرد بر آتش شعله ور او می ریزد." ^۳ "امولا" لازم نیست که سخن منظوم باشد تا حالت شاعرانه ای ایجاد کند. آنچه جوهر شاعرانه خوانندیم، در نثر نیز می تواند پدید آید، نثر برای خود آهنگ دارد و در مواردی به همان اندازه شعری تواند و اوجد جذبه برای انگیزندگی باشد." ^۴

۱- زرین کوب، عبدالحسین، شعری دروغ، شعری نقاب، همان، ص ۲۳۷

۲- مقصود، مطلق وزن نیست بلکه مراد وزن عروضی است . . .

۳- همان، ص ۲۲۸

۴- شعر معاصر عرب، همان، ص ۸۴

۵- جام جهان بین، همان، ص ۲۹۰

مثال برای نثر شعرگونه یعنی نثر موزون و خیال انگیز آنقدر فراوان است که نیازی به ذکر نمونه نیست. (وما این نوع از کلام را که دارای دو عنصر اساسی شعر هستند: در واقع شعری دانیم، هر چند بر اساس اصطلاح متداول نثر خواننده شود). اما به هر حال چون ما در این مقال برآنیم تا شعروصناعات ادبی را به- عنوان ابزاری برای تبلیغ بویژه تبلیغ و ترویج معارف اسلامی معرفی کنیم به ذکر چند نمونه از سخنان معصومین (ع) که واجد این دو ویژگی، یعنی موزون و آهنگین بودن و تحریک خیال هستند، می پردازیم . . .

نهج البلاغه امیربیان مشحون از اینگونه سخن است که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم :^۲

" ما بعد فان الدنيا قدا دبرت و اذنت بوداع وان الاخره قدا قبلت و اشرفت باطلاع الاوان اليوم المضا، روغدا "السباق والسبقه الجنه والغايه النار."^۳

" ان من صرمت له العبر عما بين يديه من المثلات مجزته التقوى عن تقم الشبهات والذى بعثه بالحق لتبليبلن بلبله ولتغربلن غربله ولتساطن

۱- منابع و ماخذ در این زمینه بسیار است و مثال معروف این گونه از نثر، گلستان سعدی، مناجات نامه خواجه عبدالله انصاری، مقامات حرینری و حمیدی و همچنین اشعار نوپردازان معاصر آنهایی که موزونند- میباشند برای یافتن نمونه های بیشتر به کتاب گزیده ای از نثرهای مصنوع و مزین تاء لیف دکتر اسماعیل حاکمی مراجعه شود . . .

۲- این جملات علاوه بر موزن و آهنگین بودن، آکنده از صناعات ادبی چون تشبیه استعاره، سجع، جناس و موازنه است . . .

۳- خطبه ۲۸ (ترجمه ها از دکتر سید جعفر شهیدی است): همانا دنیا پشت کرده و بدرود گویان است و آخرت روی آورده و از فراز جای نگران است. بیدانید که امروز ریاضت است و فردا مسابقت، و خط پایان، دروازه بهشت برین است و آن کس بدان نرسد در دروخ جایگزین . . .

سوط القدر حتی يعود اسفلکم اعلاکم . ۱"

"واحاط بکم الاحصاء وارصد لکم الجزاء فان الدنیا رنق مشربها
ردغ مشرعها یونق منظرها ویوبق مخرها غرور حائل وضوء آفل و ظل زائل و سناد
ماثل حتی اذا انس نافرها و اطمان ناکرها قمصت با رجلها و قنصت با حبلها و
اقصدت با سهمها و اعلقت المرء اوهاق المنیه قاده له الی ضنک المضجع و وحشه
المرجع ۲ والجم العرق و عظم الشفق و اعدت الاسماع لزبره الداعی الی
فصل الخطاب و مقایضه الجزاء و نکال العقاب و نوال الثواب و خلوا
لمضمار الجیا دورویه الارتیا و انا ه المقتبس المرتاد فی مدها لاجل و مضطرب
المهل . ۳"

- ۱- خطبه ۱۶: آن که عبرت‌های روزگار را و آتشکاف شود (و از آن پندپذیرد) و از
کیفرها که پیش چشم است عبرت گیرد، تقوی او را نکه دارد و به سرنگون شدنش در
شبهه‌ها نگذارد به‌خداایی که او (پیا میرص) را به راستی مبعوث فرمود،
به هم خواهد درآمیخت، و چون دانه که در غربال ریزند، یا دیگ افزا رکه در
دیگ ریزند، روی هم خواهد ریخت، تا آن که در زیر است زبر شود
- ۲- خطبه ۸۳: از بیش و کم شما آگاه است و پاداش هر یک را آما ده داشته، بر سر راه
است دنیا آبشخوری است تیره و تار، و به آب درآمدنگاه آن گلزار، برون
سوی آن فریبنده، درون سوی آن کشنده. فریبکاری است زودگذار، سایه‌ای
است نا پایدار، تکیه‌گاهی است نا استوار. (روی خوش نماید) تا آن که از وی
گریزان است، بدوانس گیرد، و آن که ناشناسی اوست آرامش پذیرد. ناگاه به
چهار دست و پای بر خیزد و در آویزد، اما ج تیرهای (قضایش) سازد و -
رشته‌های مرگ برگلویش اندازد. کشان کشانش براند، تا به خوابگاه تنگش رساند
که منزلگاهی است پر بیم
- ۳- عرق از سروروی برگردن ریزان، پر بیم و به خود لرزان، که آوایی درشت آنان
را به حساب می خوانند تا جزای هر یک را بدورسانند و تلخی کیفر یا شیرینی پاداش
را به وی چشانند آنان را رها کردند تا ریاضت کشند ما بندها سبب ان مسابقت، و
بریکدیگر پیش جویند در اندیشیدن و جستن نور معرفت: در فرصتی کوتاه، کسه
دارند و مهلتی از عمر که با ناآرامی به سر آرند